



## قضاوت در اسلام

قسمت بیست و سوم  
حجت الاسلام و المسلمین عباسعلی علیرزاده

باسمه تعالی

«قاعده اصالة اللزوم در معاملات و معاهدات»

فقهای امامیه معتقدند بیشتر احکامی که از طرف شارع اسلام درباره معاملات صادر شده امضایی و تصویری است. زیرا قبل از اسلام عقود و عهودی بین مردم رایج و متداول بوده است که قوام زندگی بستگی به آنها داشته است مانند بیع و اجاره و امثال آنها به لحاظ اینکه برخلاف مصلحت جامعه ندانسته آنها را تایید و تنفیذ نموده است و آنچه را که دارای فساد (اگر چه خیلی در نهران و پنهان باشد) تشخیص داده ردع و نهی نموده است مانند بیع ربوی.

در آن زمان عرف و معمول چنین بوده است که وقتی که عقد بیع و یا اجاره و امثال آنها واقع می شده فروشنده مبیع را به خریدار می داده است و علقه مالکیت را از خود منفک می نموده و در مقابل ثمن را اخذ نموده و خودش را مالک می دانسته است خریدار هم نسبت به مبیع و ثمن چنین اعتقادی داشته است چون غرض از بیع و شراء چنین بوده و اگر این چنین نمی بود که موجب هرج و مرج می شده که عقلا در هیچ دوره و زمانی آن را قبول نداشته و امضاء ننموده اند و شارع مقدس که رئیس عقلا می باشد آن را امضاء و تایید نموده است. علی هذا فقهای امامیه رضوان اله تعالی علیهم معتقدند که اصل اولیه در عقود چه معاملات، و چه در معاهدات لزوم است، هرچند اولین کسی که به آن صراحتاً اظهار عقیده نموده مرحوم علامه حلی (ره)

جایزه مانند صلح می باشد...

حضرت آیت العظمی ناصر مکارم شیرازی (دام ظلّه) در کتاب شریف انوار الفقاهه کتاب البیع جزء اول ص ۸۹ در اصالة اللزوم فی الجمیع المعاملات مطلبی می فرمایند که ظهور در معاملات دارد نه مطلق عقود به این شرح ... و نزدیک هنا وضوحاً بان الأصل فی جمیع المعاملات الصحیحه هو اللزوم كما ذكره شیخنا الأعظم (ره) و غیره.

ترجمه: جهت مزید اطلاع تو و برای اینکه واضح شود برایت در اینجا «ارشاداً می گویم» به اینکه اصل در همه معاملات صحیح «لزوم» است همان طوری که مرحوم شیخ اعظم انصاری (ره) ذکر نموده است. اما معظم له در ص ۱۰۲ همان کتاب عبارتی را صراحتاً می فرمایند که اصل در عقود مطلقاً لزوم است مگر اینکه دلیل خاصی برخلاف آن اقامه شود. لاینبغی الشک فی ان بناء العقود عندهم علی اللزوم فالبیع و النکاح و الأجاره و غیرها من اشباهها لازمة لا تنقشح الا بدلیل قائم علی حق الفسخ.

ترجمه: سزاوار نیست شک شود در اینکه بناء و بنیاد عقود در نزد عقلا «لزوم» است پس بیع و نکاح و اجاره و غیر اینها از مشابهات آنها لازم هستند فسخ نمی شوند مگر به وسیله دلیلی که اقامه شود بر اینکه متعاقدين حق فسخ دارند.

مؤلف بزرگوار انوار الفقاهه در ادامه می فرمایند: بل یمکن ان یقال ان ذلک ماخوذ

در کتاب شریف تذکره است که چنین بیان می کند. الأصل فی البیع اللزوم لان الشارع وضعه مفیداً لنقل الملک.

مرحوم آیت ... العظمی سید میرزا حسن بجنوردی (قدسره) در کتاب شریف القواعد الفقهیه ص ۱۶۳ چنین می فرماید:

«و من جملة القواعد الفقهیه قاعده اصالة اللزوم فی العقود فی ابواب المعاملات و المعاهدات عند الشک فی لزوم معامله او معاهدة».

ترجمه: از جمله قواعد فقهیه قاعده اصالة اللزوم در عقود در ابواب معاملات و معاهدات در موقع شک در لزوم معامله یا معاهده است.

مرحوم شیخ اعظم انصاری (ره) در کتاب مکاسب ص ۸۵ صراحتاً اظهار عقیده می نماید «... و بالجمله فلا اشکال فی اصالة اللزوم فی کل عقد شک فی لزومه شرعاً و کذا لو شک فی ان الواقع فی الخارج هو العقد اللازم او الجائز کالصلح ...».

ترجمه: و خلاصه پس اشکالی وجود ندارد در هر عقدی که شک نمائیم شرعاً باید قائل به لزوم آن عقد شویم و همچنین است اگر عقدی در خارج واقع شود و ندانیم که از عقود لازمه است و یا از عقود

الفاظ مخصوص که در عناوین خاصه مانند بیع، صلح، اجاره و غیره با رعایت ضوابط و مقرراتی انجام می شود مثلاً در بیع مقصود بیع و مشتری آن است که مبیع از ملکیت بیاع خارج و داخل ملک مشتری شود و ثمن برعکس از ملک مشتری خارج و داخل در ملک بیاع گردد و عهد مؤکد در اینجا یعنی اینکه طرفین به واسطه تبادل الفاظ مخصوص معامله بین آنان برای منظور خاص حاصل می شود. منظور فقهای بزرگوار که می فرمایند «در این صورت طرفین حق حل عقد را ندارند مگر با شرایط خاصی» چون در عالم تشریح از او سلب قدرت شده است چون قاعده کلی در اینجا وجود دارد به اینکه المنتع شرعاً کالمنتع عقلاً یعنی وقتی شارع مقدس گفت تو را منع می کنم از انجام این کار مثل این است که عقل او را از انجام کار منع نموده است.

لزوم بر دو قسم است:

لزوم حکمی - لزوم حقی و در تعریف آن دو گفته اند: حکم عبارت است از قوانین آمره یا ناهیه که بر دو قسم است یک قسم را چون موجب کلفت و مشقت برای افراد می شود حکم تکلیفی گویند و قسم دیگر متضمن امر و نهی نیست بلکه از آنها انتزاع می شود مانند صحت و فساد و بطلان، سببیت و شرطیت و در تعریف حق باید گفت: حق عبارت از یک نوع سلطه و اقتدار بر متعلق آن است مانند حق التحجیر و حق الرهانه و حق القصاص و حق الحضانه و حق الخيار و امثال آنها و بعضی از این حقوق قابل اسقاط است و بعضی دیگر آنها قابل اسقاط نیست لزوم حکمی در آنجاها می باشد که شارع مقدس برای بعضی از عقود مقرر نموده مانند عقد بیع و اجاره که لایحوز لا حد فسخ عقده و شکستن بیعت با امام معصوم (ع) از این قبیل است که ناظر بر حکم وضعی است به این معنی که شارع مقدس از متعاملین نسبت به فسخ و نقض معامله سلب قدرت نموده است در لزوم حقی گفته اند که احد المتعاقدين مالک التزام دیگری می شود و معنای اینکه شخصی مالک بر التزام خود نباشد آن است که نمی تواند عقد را به هم بزند و عقد همچنان مستحکم است چون المنتع شرعاً کالمنتع عقلاً در باره حق گفته اند که قابل اسقاط است اما حکم حتی با تراضی طرفین قابل اسقاط نیست مرحوم آیت العظمی بجنوردی در باره جواز هم قائل به قسم جواز حکمی مانند عقد وکالت و جواز حقی عبارت از اینکه مالک بودن بر التزام خود به این که شخصی هر وقت بخواهد می تواند فسخ نماید.

لزوم چیست؟ از میان فقهای بزرگوار شخصی که به نحو جالب و جامع وارد بحث شده است مرحوم آیت... العظمی بجنوردی در کتاب فوق الذکر است، آن مرحوم در ص ۱۶۳ چنین می فرماید: و المراد من اللزوم هو عدم جواز حل العقد من احد الطرفين بدون رضایة الطرف الآخر، بل عدم امکانه فی عالم التشریح.

ترجمه: مقصود از لزوم - عدم جواز حل عقد از یکی از طرفین بدون رضایت طرف دیگر است بلکه آن فرد برایش ممکن نیست در عالم تشریح که حل عقد نماید.

چون در تعریف عقد گفته اند، العقد عبارة عن العهد المؤکد، عقد، یعنی بستن، یا عهد محکم و مؤکد، هر کدام از این دو که باشد وافی به مقصود است اما در اصطلاح عبارت است از

حکم عبارت است از قوانین آمره یا ناهیه که بر دو قسم است یک قسم را چون موجب کلفت و مشقت برای افراد می شود حکم تکلیفی گویند و قسم دیگر متضمن امر و نهی نیست بلکه از آنها انتزاع می شود

فی طبیعة العقد و ماهیته فلو لم یکن العقد لازمة المراجعة لم یکن عقداً و معاهدة یعتمدون علیها . ترجمه: بلکه ممکن است اینکه گفته شود لزوم طبیعت و ماهیت عقد اخذ شده است پس اگر عقد لازم المراجعات نباشد عقد و معاهده ای نیست که مردم و عقلاً به آن اتکاء داشته باشد.

«فالعهد و العقود کلیها تعهدات فی مقابل تعهدات تلزم الطرفين بمراعتها»

ترجمه: پس عهد و عقود تمامشان تعهداتی در مقابل تعهدات طرف مقابل است که طرفین ملزم به مراعات آن شده اند.

و در پایان چنین نتیجه گیری می فرمایند؛ فتحصل من جمیع ما ذکرنا امور:

الأول - ان الأصل فی جمیع العقود و المعاهدات، اللزوم من دون نفاوت بین البیع و غیره .

ترجمه: پس از جمیع آنچه ذکر کردیم اموری به دست می آید.

اول - اینکه اصل در جمیع عقود و معاهدات لزوم است و هیچ تفاوتی بین بیع و غیر بیع نیست...

بحث دیگری که در اینجا مطرح است این است که اصالة اللزوم از کجا آمده است ضابطه در این مسأله چیست؟ مرحوم فقیه بزرگوار بجنوردی (ره) در کتاب شریف قواعد فقهیه ص ۱۶۳ سه قول را به شرح ذیل بیان می فرماید:

ان المراد من الأصل فی قولهم اصالة اللزوم ... یحتمل ان یکون القاعدة الأولیة المستفاده من بناء

العقلاء فی معاملاتهم و معاهداتهم ... و یحتمل ان یکون المراد منه ما هو مقتضى الأدلة الشرعیة التي تدل علی لزوم جمیع العقود و المعاهدات الأما خرج بالدلیل ... و یحتمل ان یکون المراد منها الاستصحاب

ترجمه: الف - اینکه مقصود از اصل در قول عقلاً اصالة اللزوم، می باشد محتمل است اینکه قاعده اولیه که از قصد و تصمیم عقلاء در معاملات و معاهداتشان استفاده می شود لزوم باشد.

ب - و محتمل است اینکه مراد مقصود از اصل مقتضای ادله شرعیه است که در جمیع عقود و معاهدات دلالت بر لزوم می کند. ج - و محتمل است اینکه مراد از اصل استصحاب باشد به این بیان که هر عقدی دارای اثری است اگر شک در وجود اثر کردیم استصحاب بقای اثر می کنیم و این اصل اولیه است.

نکته دیگری که در اینجا مناسب است بحث شود این است که لزوم یعنی چه؟ و مراد فقهای عظام از

